نگاهی به وضعیت سوسنگرد در جنگ تحمیلی
در گفت‌وگوی «جوان» با یک راوی دفاع مقدس

سوسنگرد کلید دستیابی دشمن به مرکز خوزستان بود

■ علیرضا محمدی

سوسنگرد در جبهه میانی خوزستان ماجرای غریبی داشت. دشمن اگر می‌خواست از سمت شمال غرب خودش را به اهواز برساند، باید از سوسنگرد عبور می‌کرد. این شهر یک جور موقعیت استراتژیکی داشت که باعث می‌شد زد و خورد آنجا زیاد باشد و سه بار دست به دست شود. در گفت‌وگو با محمود محمودی از راویان دفاع مقدس نگاهی به شرایط سوسنگرد در اولین ماه‌های جنگ می‌اندازیم. شهری که ۴۲ سال پیش در چنین روزهایی مجدد توسط دشمن مورد تهدید قرار گرفت.

در روزشمار جنگ می‌بینیم که شهر سوسنگرد روز ۲۴ آبان ۵۹ مجدد محاصره می‌شود. مگر این شهر قبل از این تاریخ هم به دست دشمن افتاده بود؟

همان اولین روزهای جنگ نیروهای دشمن برای اینکه به اهواز برسند از سوسنگرد عبور و برای آنجا مسئولانی تعیین می‌کنند. بعد که نیروهای دشمن در شمال اهواز مستقر می‌شوند، حضرت امام پیامی خطاب به جوانان اهواز صادر می‌کنند که باعث می‌شود شهید غیور اصلی عملیاتی برای پس زدن دشمن در حومه شهر به انجام برساند. این عملیات باعث عقب‌نشینی دشمن می‌شود، اما چون نیرویی نبود که در مرز خط پدافندی انجام بدهد، واحدهای زرهی دشمن مجدداً در ۲۳ آبان به سوسنگرد نفوذ می‌کنند و روز بیست‌وچهارم آنجا را کاملاً به محاصره در می‌آورند.

روی این یورش دوباره خیلی در تاریخ جنگ صحبت می‌شود. این‌بار سوسنگرد کاملاً سقوط می‌کند؟

مثل قضیه خرمشهر و مقاومتش، اینجا هم درگیری به خیابان‌ها و کوچه‌های شهر می‌کشد. شهید تجلایی یکی از نیروهای شاخصی بود که آنجا حضور داشت و به همراه دیگر مدافعان وجب به وجب از شهر دفاع می‌کردند، اما هنوز کار به سقوط شهر نکشیده بود که با فرمان امام مبنی بر اینکه «سوسنگرد باید همین فردا آزاد شود» قرار می‌شود ارتش و سپاه یک عملیات مشترک برای شکستن محاصره این شهر انجام دهند، اما با کارشکنی بنی‌صدر، گفته می‌شود تانک‌های تیپ دوم دزفول به این عملیات ورود نخواهند کرد. مقام معظم رهبری که آن موقع نماینده امام در شورای عالی دفاع بود، از قضیه کارشکنی بنی‌صدر مطلع می‌شود و در رایزنی‌هایی که ایشان با بیت امام داشتند، حضرت امام دستور می‌دهند تیپ دو در عملیات شرکت کنند و نیازی به اجازه بنی‌صدر نیست. بنابراین یگان مربوطه نیز به کمک نیروهای شهید چمران می‌آید و حصر سوسنگرد برای بار دوم شکسته می‌شود و نیروهای دشمن از اطراف این شهر پراکنده می‌شوند.

> مقام معظم رهبری که آن موقع نماینده امام در شورای عالی دفاع بود، از قضیه کارشکنی بنی‌صدر مطلع می‌شود و در رایزنی‌هایی که ایشان با بیت امام داشتند، حضرت امام دستور می‌دهند تیپ دو در عملیات شرکت کنند و نیازی به اجازه بنی‌صدر نیست

این همه توجه نیروهای بعثی به سوسنگرد و در مقابل، اهتمام نیروهای ما به آزادی این شهر برای چه بود؟

سوسنگرد در ۵۰ کیلومتری شمال غرب اهواز قرار داشت. این شهر به همراه حمیدیه یک محور را تشکیل می‌دادند که می‌توانست باعث دستیابی نیروهای دشمن به اهواز شود. در واقع محور سوسنگرد-حمیدیه-اهواز یکی از محورهای اصلی هجوم دشمن به خوزستان بود. چطور آنها در جنوب خوزستان تصرف خرمشهر و آبادان را در دستور کار داشتند، اینجا هم می‌خواستند با تصرف سوسنگرد، امکان استیلای خودشان به کل خوزستان یا حتی‌المقدور به مراکز مهم آن را تسهیل کنند.

سوسنگرد سه بار دست به دست می‌شود، اما غالباً اینطور عنوان می‌کنند که با آزادی آن در ۲۶ آبان ۵۹ قضیه سقوط این شهر برای همیشه مرتفع می‌شود. بار سوم چه زمانی این شهر تهدید شد؟

وضعیت سوسنگرد از اواخر آبان ۵۹ که آزاد شد تا اواسط دی ماه ۵۹ که عملیات نصر به فرماندهی بنی‌صدر انجام گرفت تقریباً پایدار بود. وقتی عملیات نصر از دشت هویزه انجام گرفت و یک روز بعد نیز با عدم الفتح روبه‌رو شد، دشمن دوباره تصمیم گرفت این شهر را تصرف کند. برای آخرین بار در ۱۸ دی ۱۳۵۹ واحدهای ارتش عراق از سمت جاده هویزه به مواضع رزمندگان در سوسنگرد حمله کردند. این بار نیز با پرتاب سه موشک «تاو» از سوی گروه سوار زرهی ارتش ایران که سه تانک عراقی را منهدم کرد، بعثی‌ها از پیشروی بازماندند و این بار نیز حمله به سوسنگرد ناکام ماند. در واقع تلاش مجدد عراق برای گرفتن سوسنگرد مثل دو بار قبلی چندان قوی نبود و در همان ابتدای حرکت ناکام ماند. بنابراین آزادی آن در ۲۶ آبان ۵۹ را باید یک نقطه عطف در موضوع این شهر در دفاع مقدس بدانیم، چراکه بعد از آن وضعیت نسبتاً پایداری در سوسنگرد برقرار شد و بعد از عملیات الی بیت المقدس هم عراق از هویزه عقب‌نشینی کرد و خطر از شهر سوسنگرد برای همیشه دفع شد.

شهید حبیب روزی‌طلب و آرزویی که برای مفقود شدن پیکرش داشت

جبهه برای حبیب «وادی مقدّس طُوی» بود

■ احمد تبریزی

خاص بودن از همان زمان تولد همراه برخی انسان‌ها زاده می‌شود. این انسان‌های خاص با مراقبت‌هایی که از خودشان به عمل می‌آورند، به مرحله پاکی، درستی و اخلاص در زندگی می‌رسند و دیگر چیزی جز رضایت معبود نمی‌بینند و تمام کارهایشان رنگ و بوی خدایی می‌گیرد. برای رسیدن به چنین جایگاهی باید از خودشناسی به خداشناسی رسید و هر لحظه زندگی را با عشق الهی زندگی کرد.

■■■

■ **برنامه خودسازی شهید**

شهید طلبه حبیب روزی‌طلب یکی از آگاه‌ترین و عالم‌ترین شهدای دفاع مقدس است. او خودسازی را از همان سنین کودکی شروع کرد و با پرهیز از گناهان به دنبال پاک زیستن بود. همانطور که سعی می‌کرد دروغ نگوید، غیبت نکند و از سخن‌چینی و تهمت به دور باشد، به همان اندازه هم با قرآن مأنوس و خواندن قرآن به یکی از عادت‌های زیبای زندگی‌اش تبدیل شده بود.

این برنامه خودسازی، هر روز روح و جان حبیب را صیقل می‌داد و وجودش را پذیرای عشق به خدا می‌کرد. هر چه می‌گذشت، عطش شهید روزی‌طلب برای خداجویی و حق‌خواهی بیشتر می‌شد. در سنین جوانی با وجود اینکه در رشته جامعه شناسی تهران پذیرفته شده بود، همزمان با تحصیل در دانشگاه، هفته‌ای دو، سه روز به قم می‌رفت و در حوزه علمیه به یادگیری علوم اسلامی می‌پرداخت.

همین به کم راضی نبودن، جان مشتاق حبیب را پرواز کرد. زمانی که آتش جنگ تحمیلی در کشور زبانه کشید خیلی زود متوجه شد که دانشگاه واقعی در جبهه‌هاست. خیلی زود لباس رزم به تن کرد و خودش را به جبهه‌ها رساند و دیگران را نیز به حضور در جبهه تشویق می‌کرد.

■ **استشمام بوی بهشت**

شهید روزی‌طلب با آگاهی، دانش و معرفتش، جبهه‌ها را به زیباترین شکل ممکن می‌دید. گاهی با تعبیری لطیف به دوستانش می‌گفت: «وادی مقدّس طُوی» همین‌جاست. جبهه را سرزمینی یافته بود که بویی از بهشت در آن جاری و ساری بود. همرزمانش بر این نکته صحه می‌گذارند که حبیب واقعاً بوی بهشت را در جبهه استشمام می‌کرد.

او جبهه را به معنای واقعی دانشگاه خداشناسی می‌دانست. در یادداشت‌هایش درباره جبهه به زیبایی می‌نویسد: «به دریای رحمتی وارد شده‌ایم و در آن دریا پاک شدن خویش را و زدوده شدن غبارهای قلبمان را با تمام وجود حس می‌کنیم.»

حبیب روزی‌طلب ۱۹ آبان ۱۳۶۱ و در جریان عملیات محرم به آرزوی قلبی‌اش رسید و به دیدار معبودش شتافت. دوستانش می‌گویند او شب شهادتش در پوست خود نمی‌گنجید و یکپارچه شور، شعف و عشق شده بود. همه از شمع وجود او نور می‌گرفتند و از حرارتش گرم می‌شدند. بارها برای نیروها چنین خوانده بود: «زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت/ کان که شد کشته او نیک سرانجام افتاد.»

■ **آرزوی مفقودالاثری**

شهید روزی‌طلب قبل از شهادتش آرزوی مفقودالاثری کرده و آن را در خاطراتش نوشته بود. شهید در خاطراتش چنین می‌نویسد: «صبح پنج‌شنبه بر سر تربت شهیدان رفتیم. اول بار است که با مادرم به زیارت شهدا می‌روم. سر قبر شهدای تازه به خاک سپرده شده می‌رویم، جسمشان را می‌گویم، بعضی‌ها جسمشان هم به آسمان می‌رود، بعضی‌ها که جسمشان هم از جنس روحشان می‌شود، آنهایی که جسمشان از جنس روحشان می‌شود قبل از رفتنشان هم اینجا دیگر صحبت ناجنس برایشان عذابی الیم می‌شود. بگذریم خدا کند که جسم ما هم برجای نماند؛ این را بارها به بچه‌ها گفته‌ام هیچ دلم نمی‌خواهد از جسمم ذره‌ای بر خاک بماند، رجعت به طرف خدا حق است و این حق هر چه تمام عیارتر، حق‌تر. به بچه‌ها گفتم اگر از جسمم اثری ماند بر آن سنگی نیندازید و اگر سنگی گذاشتید روی آن اسمم را ننویسید.»

شهید روزی‌طلب در جریان عملیات محرم به عنوان یک خط‌شکن تمام عیار وارد صحنه شد و رشادت‌های عجیبی از خود نشان داد تا اینکه در این عملیات در تپه ۱۷۵ شرهانی همانگونه که خود می‌خواست، مفقودالپیکر شد و عاشقانه به سوی خدا پر کشید.

در تصویر شهید روزی‌طلب امام جماعت رزمندگان است

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با فرزند شهید قربانعلی غربا
از شهدای دوران دفاع مقدس

بابا وقتی از جبهه برمی‌گشت خادمی مردم روستا را می‌کرد

■ مبینا شانلو

قربانعلی در سال ۱۳۲۱ در روستای طزره به دنیا آمد. سوم ابتدایی درس را رها کرد و برای تأمین هزینه خانواده به کشاورزی پرداخت. در روستای بق دامغان، زندگی مشترک را با همسرش شروع کرد و صاحب هفت فرزند شد. سال‌ها در روستا عضو شورا بود. به مردم در کار حمام‌سازی، آبیاری و... کمک می‌کرد. با شروع جنگ از طرف بسیج به جبهه رفت. مدت‌ها به‌عنوان تک‌تیرانداز خدمت کرد. تا اینکه ۱۷ مهر ۱۳۶۵، با برخورد ترکش به او در جاده خندق جزیره مجنون به شهادت رسید. آنچه در پی می‌آید ماحصل همکلامی ما با ابراهیم غربا فرزند شهید است.

■ **داماد سادات**

پدرم عشق و ارادت عجیبی به خاندان سادات مخصوصاً به حضرت فاطمه(س) داشت. خیلی دوست داشت داماد حضرت زهرا(س) باشد. مادر می‌گفت وقتی به خواستگاری‌ام آمد، پدرم گفت چون شما سواد قرآنی دارید، ما شما را قبول کردیم... بابا همیشه به مادرم خیلی احترام می‌گذاشت. یک‌بار از ایشان پرسیدم پدر! خیلی برای مادر ارزش قائلی؟ گفت تمام سختی‌های زندگی دوش مادرت است. اگر بروم جبهه و شهید بشوم او باید سختی‌ها را تحمل کند. در ضمن یادت باشد مادرت سید هم است. مسجد، روبه‌روی خانه‌مان بود. هر روز که صدای طنین‌انداز «الله‌اکبر» از مناره‌ها بلند می‌شد، دست من و بچه‌ها را می‌گرفت و با خودش به مسجد می‌برد. اعتقادش این بود که بچه‌ها از کودکی باید عادت به رفتن به مسجد کنند.

■ **اعزام به جبهه**

مادرم از نحوه اعزام به جبهه بابا می‌گفت شب پنجم محرم بود، یکباره پدرت آمد و گفت سیده خانم! اسم نوشتم می‌خواهم جبهه بروم. با تعجب گفتم چه می‌گویی؟ جبهه چیست؟ حالا که پسرمان حسن در جبهه است! تو بروی من با هفت بچه قدونیم‌قد چه کنم؟ حرف حرف خودش بود و مدام دم از رفتن می‌زد. می‌گفت حسن باشد و درس بخواند و ادامه تحصیل بدهد تا به درد جامعه بخورد. می‌گفت بچه‌ها باید اینجا باشند. من می‌خواهم بروم. مدتی در جبهه بود و برگشت. چند روزی از ماندنش نگذشته بود که دوباره هوای رفتن به سرش زد. گفتم نمی‌گویم نرو ولی بگذار بچه‌ها بزرگ‌تر شوند و آنها بروند. با لبخندی که در عمق نگاهش موج می‌زد، در پاسخم گفت خانم‌جان! سیده‌خانم! من که یک دفعه رفتم، می‌دانم چه خبر است. شما نمی‌دانی. واقعاً اگر آدم آنجا برود، ساخته می‌شود، انسان می‌شود. بدجور دلش به جبهه گیر کرده بود و زمزمه کلامش جبهه بود و میدان و تیر و ترکش. می‌گفت مکه که رفتم. یک دختر و یک پسرم هم که ازدواج کردند. دیگر هیچ آرزویی ندارم.

■ **آبیاری و حمام روستا!**

شهید تا آنجا که می‌توانست دست خیر و محبتش را بر سر همگان می‌کشید. خدماتش به مردم خیلی زیاد بود. از وقتی به عنوان شورای روستا معرفی شده بود، پدر را نمی‌دیدیم. کارهای حمام، آبیاری باغ‌ها و خیلی از کارهای دیگر به عهده او بود. حتی زمین‌های مردم را آبیاری می‌کرد. همه این کارها را وقتی از جبهه می‌آمد، انجام می‌داد. به او می‌گفتیم چرا این همه کار می‌کنی؟ می‌گفت کار روستا نباید زمین بماند. می‌گفتیم پس چرا جبهه می‌روید؟ همیشه روستا باشید و به مردم کمک کنید! می‌گفت آنجا بیشتر می‌شود خدمت کرد. با رفتن به جبهه حرف امام(ره) را گوش می‌کنیم.

■ **توصیه‌های پدرانه**

شب آخرین اعزام پدرم را هیچ گاه از یاد نمی‌برم. در آخرین لحظات وداع، سرم را روی زانوی پدر گذاشتم. پدر از سر مهربانی دستی بر سرم کشید و گفت نمازت را بخوان و فراموش نکن! درست را خوب بخوان و مادر را اذیت نکنید. او گوهر زندگی شماست. پدرم رفت تا ناموس و شرفش حفظ شود و از میهنش دفاع کند. می‌خواست ما بمانیم و درس بخوانیم تا بتوانیم بهترین خدمت را به جامعه و کشورمان کنیم.

■ **در بخش‌هایی از وصیتنامه شهید می‌خوانیم:**

«... شهادت تقدیری است الهی که نصیب همه افراد نمی‌شود. اینجانب بر حسب وظیفه شرعی و به حکم خدا و به فرمان امام امت، پیشوای شیعیان جهان اسلام که فرمود: «رفتن به جبهه و دفاع از اسلام واجب کفایی می‌باشد و جبهه‌ها را پر کنید» عازم جبهه‌های حق علیه باطل شدم که از اسلام عزیز دفاع کنم. این میراث اسلام‌داری از نسل آدم تا خاتم پیامبران محمد(ص) و علی(ع) و حسین(ع) شهید دشت کربلا و تا این زمان که نایب امام زمان(عج) خمینی بت‌شکن، این پیر جماران، می‌باشد. و پیام من به شما ملت همیشه در صحنه ایران این است که هیچ وقت امام(ره) را تنها نگذارید و...»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۶۲۴

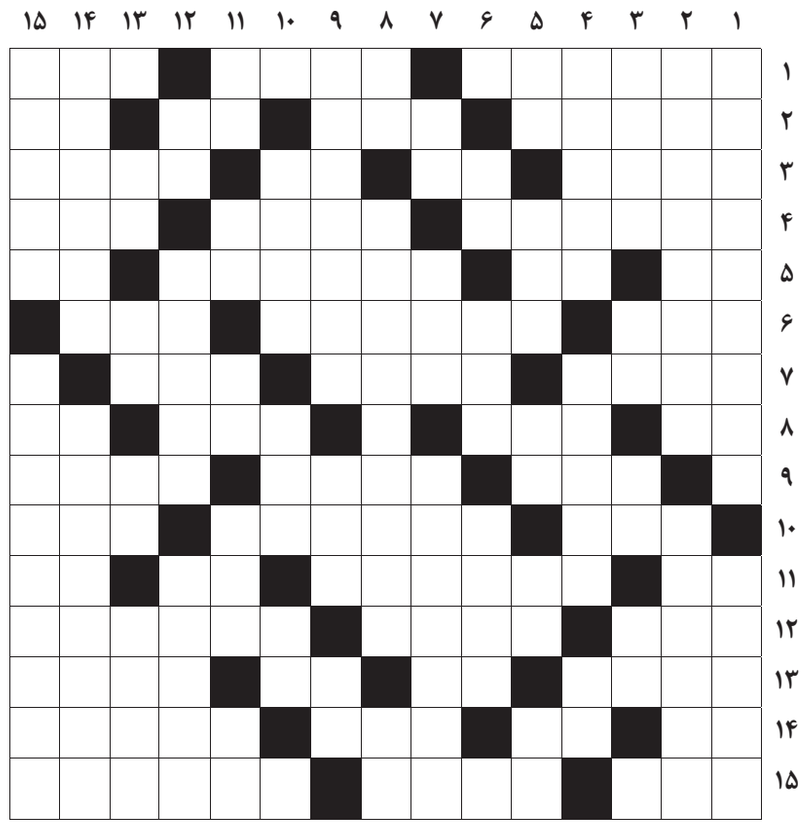

از راست به چپ

■ ۱-حکیم اسلامی ملقب به معلم ثانی – گاو مقدس مصریان – ساز زهی ■ ۲-خشکی – عضو شنوایی – ترش و شیرین – صدایش طنین زندگی است ■ ۳-میسر – سدی در جنوب – خیس – جنگ ■ ۴-غذای سنتی اصفهانی‌ها – کشور باسوادان – حیوان مسابقه‌ای ■ ۵-پایتخت ایتالیا – حرف نداری – اتیکت – انتها ■ ۶-صدای عدالت – استخوان پاشنهٔ پا – مغازه کوچک ■ ۷-کم – بیدار و هوشیار – ماشین دارد اما بعضی‌ها ندارند ■ ۸-شهر برج طغرل – از کلمات شرط – ماه خورشید – عدد هندسی ■ ۹-از نمازهای واجب – میوه تازه به بازار آمده – هم‌داستان همایون ■ ۱۰-از گناهان کبیره – نادرست – سینمای فاجعه‌آفرین آبادان ■ ۱۱-پسوند حاصل مصدر – نخست‌وزیر سابق انگلیس – مخفف هستم – چسبناک ■ ۱۲-دعای زیر لب – سردار – لذتی که در عفو است در آن نیست ■ ۱۳-پایتخت مراکش – فلز رسانا – بیست‌ودومین سورهٔ قرآن کریم – گوشت ریز سرخ کرده جهت نگاهداری طولانی ■ ۱۴-پول ژاپن – تیر پیکاندار – دشمن درخت – ساز اختراعی کریستوفری ■ ۱۵-شیشه آزمایشگاه – حسرت – کنایه از شجاع و دلاور

از بالا به پایین

■ ۱-یادداشت کردن مطلبی روی برگه – میمون سنگین‌وزن ■ ۲-هیدروتراپی – مساحت فضای قابل‌استفاده هر واحد مسکونی ■ ۳-رکورددار گلزنی در تیم ملی و منچستریونایتد انگلیس – وحشی – سه کیلو – مادر لر ■ ۴-از قدیم گفته‌اند به‌نوبت است – از ورزش‌های آبی با قایق – درنوردیدن ■ ۵-صنم – سلاح زنبور – نام قدیم یزد – حرف خطاب – چاره ■ ۶-ویتامین نور خورشید – ساز تیره – آهسته آهسته ■ ۷-سوغات اصفهان – اشکالات نرم‌افزاری – ز سستی زاید ■ ۸-آب روستایی – ویژگی آنچه به‌آسانی بتوان به آن رسید یا دریافت کرد – خدا ■ ۹-حامی – حصه و بهره – آزاده کربلا ■ ۱۰-عرصه ورزش بوکس – کارزار – برجستگی لاستیک ■ ۱۱-کشنده بی‌صدا – نفس – میوه خوب – پسوند نگهدارنده – قلب دوم ■ ۱۲-بخشی از جامعه انسانی – محل کار کارمند – پرهیزگاران ■ ۱۳-آش – نوعی زغال‌سنگ – تلخ – تعداد ۱۲ دوجین ■ ۱۴-رهاشده از تعلقات دنیوی – نجابت ■ ۱۵-مکمل کبکبه - مسئولیت اجرای قوانین مجلس را بر عهده دارد

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۳		۵			
			۸			۵		۴
	۷	۱						
۸							۲	
۳	۲	۷				۹		
				۶			۸	
	۱	۸				۶		
		۵				۱		۷
			۴		۳			

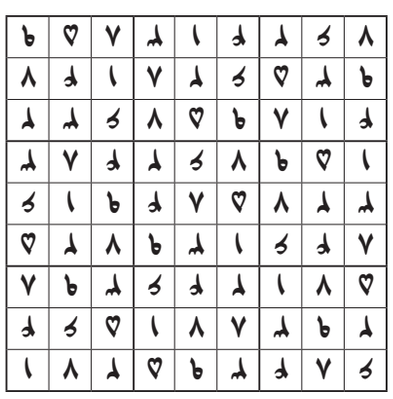

جدول کلمات متقاطع
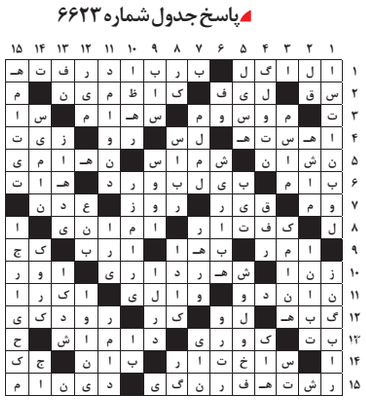
پاسخ جدول شماره ۶۶۲۳